

## بررسی تطبیقی مبانی فلسفی «حقوق» از منظر مکاتب

### حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی

حسن موثقی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۲/۲۴

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۷/۶/۱۸

#### چکیده

یکی از بزرگترین دستاوردهای بشری درحوزه تمدن، فرهنگ و مدنیت، ابداع، تدوین حقوق و تصویب قانون است که ضرورت وجود و رعایت آن درطول تاریخ به طرق مختلف توجیه شده و مردم نیز با پذیرش آمریت آن که ناشی از جلب منفعت و دفع ضرر است خود را به رعایت و اجرای آن ملتزم نموده‌اند. علمای حقوق بین‌الملل و جامعه هر یک خاستگاه ویژه‌ای را برای تبیین مبانی فلسفی حقوق معرفی کرده و با پی‌ریزی مکاتب‌گوناگون فلسفی به تثبیت و دفاع ازاندیشه‌های خود برخاسته‌اند. درحقوق بین‌الملل عدالت منشاء پدیداری حقوق تلقی می‌شود و قانون‌گذار است که قانون را وضع یا لغو می‌کند در حالی که در جامعه‌شناسی عواملی چون ضرورت‌های اجتماعی، نظم عمومی، حکمرانی مطلوب و همبستگی جمعی هستند که به حقوق موجودیت و حیات می‌بخشند و آن را در افراد جامعه حکمفرما می‌سازند و انسان در این علم موجودی تاثیرگذار و نقش‌آفرین است که می‌تواند شرایط موجود را به سوی بهبود وضعیت بشریت سوق دهد به عبارت دیگر انسان، ماشین نیست.

واژگان کلیدی: حقوق، مکاتب فلسفی، حقوق بین‌الملل، جامعه‌شناسی، نظم عمومی، عدالت.

#### مقدمه

به گواهی تاریخ در عصر حجر انسان‌ها به شکل غارنشینی زندگی می‌کردند و هرکس فقط مراقب خانواده خود بود. به تنهایی به شکار ماموت، خنجر دندان و بوفالوهای پشمالوی شمال می‌رفت و هر موجودی را شکار می‌کرد تصاحب می‌نمود. ابزارهای کنونی موجود نبود و خشونت زندگی را با تمام وجود حس می‌کرد. روزها به دنبال غذا و شب‌ها درون غارها از سرما و تاریکی در هراس بود تا این که به طور اتفاقی راه روشن کردن آتش را با سنگ چخماق یاد گرفت و سختی‌های زندگی اندکی کاهش یافت. با

این حال زندگی ساده و بدون ارتباط با دیگران را به پیش می‌برد و با آشنایی با کشاورزی و اختراع چرخ احساس کرد که باید مازاد محصولات خود را به دیگر غارنشینان که آن‌ها را نمی‌شناخت عرضه کرده و با کالاهای مورد نیاز خود مبادله و تعویض نماید بدین ترتیب جوامع ابتدائی شکل گرفت و بازارهای کوچکی به صورت خودجوش تاسیس یافت و وجود نهادهای قوی و قوانین محکمی برای مراقبت از تجارت و نظم اولیه موجود احساس شد و به آرامی با واژه حقوق آشنا شد که در مفاهیم متمایز اما یک سو تجلی یافته‌اند. از نظر برخی حقوق یادآور اصول و قواعدی است که بر افراد جامعه حاکم است و دلیل وجودی آن حفاظت از نظم عمومی و نظارت بر روابط شهروندان هر جامعه با هم است. ضمن آن که به هر یک از آن‌ها در یک وصف کلی اختیاراتی اعطا کرده که تحت عنوان مرزهای خصوصی افراد اجتماع شناخته می‌شود. از جمله آن دسته از حقوق اولیه‌ای که شامل حق زندگی، حق اشتغال، حق مسکن، حق ازدواج، حق سفر و حق تملک و صدها حق دیگر می‌شود که توسط یک نظام حقوقی مقتدر از بقاء و استمرار آن حفاظت می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۴-۱۳). در عین حال حقوق در حالت تئوری، برای تجلی به پدیده دیگری تبدیل شد که ما از آن تحت عنوان قانون یاد می‌کنیم که گفته شده که کلمه‌ای است که به صورت جهانی از اعتبار و منزلت خاصی برخوردار است و در طول تاریخ محل نزاع فرمانروایان با فرمانبران بوده و قربانیان بسیاری را شاهد بوده است به طوری که جوامع انسانی با تکیه بر آن به تکامل نسبی دست یافته و هم‌چنان به پیش می‌تازند (ماریا دیز پیکازو، ۱۳۸۶: ۱۸۷).

بدین ترتیب حقوق به پدیده‌ای مبدل شد که از ماهیتی عمومی برخوردار است و دائماً در مسیر تکامل می‌باشد و تابع دو مسیر متمایز از هم است که یکی از آن‌ها «فلسفه حقوق تحلیلی» و دیگری «فلسفه حقوق هنجاری یا نورماتیو» است که هر یک از خاستگاه متفاوتی به علم و تعریف و فلسفه حقوق می‌نگرند (چینه‌نگو، ۱۳۹۴: ۲۱). ماحصل کلام این که حقوق میان دو واقعیت موجود<sup>iii</sup> و ایده‌آل‌های آینده<sup>iv</sup> در چالش است و همان طور که امانوئل کانت<sup>v</sup> متذکر شده حقوق در واقع انشعابی از علم اخلاق است که بیش از همه در اجتماع جولان می‌دهد و از ویژگی‌های منحصر به فردی<sup>vi</sup> برخوردار است که با اندکی فشار بر فرد و اجتماع او را به خردورزی در زمینه رعایت حقوق خرد<sup>vii</sup> و کلان<sup>viii</sup> و می‌دارد که عین عدالت است و بی‌جهت نیست که گاهی از قانون به عنوان قدرت تعیین کننده معیارها و قواعد ارزش‌مند رفتاری در جوامع یاد می‌شود که با تحکم عقلانی از سوی حاکم و فرمانروا همراه است و عقل سلیم بشری وجود آن را با طیب خاطر می‌پذیرد (پولانزاس<sup>ix</sup>، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۵)، و اگر حقوق در زمان تدوین یا تصویب به ارزش‌ها، عرف، اخلاق، تمدن، فرهنگ و آرزوهای یک ملت توجهی نکند به ویژه نسبت به ارزش‌ها و ایده‌آل‌های مذهبی مردم بی‌تفاوت یا مُردد باشد با دو پدیده اجتماعی قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی مواجه خواهد شد. زیرا که مردم همیشه بهترین داوری را از حقوق و قانون خواهند داشت که نتیجه آن در رعایت قانون و حقوق یا نقض آن متجلی می‌گردد. در طول تاریخ می‌توان به شواهد بسیاری برخورد که مردم خود خلاء قانون را با عرف و رویه‌ای خاص پر کرده‌اند و زمینه‌ساز تصویب قانون و حقوق بوده‌اند از جمله منشور

مگناکار تا<sup>۱۰</sup> یا اعلامیه حقوق بشر فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی. در این پژوهش مختصر قصد داریم به داوری و قضاوت در باب تحلیل فلسفه حقوق از نگاه دو علم کاملاً پویای حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی بپردازیم که چگونه زیر ساخت‌های مبنایی حقوق را بنا نهاده‌اند و آیا مسیر کنونی حرکت حقوق با مقاصد این دو علم همخوانی دارد یا نه؟ همین طور قصد داریم به این پاسخ رهنمون شویم که هر یک از این دو رشته علمی مفهوم خود از توصیف فلسفه حقوق را چگونه بیان کرده‌اند و آیا حقوق در همان راهی طی مسیر می‌کند که آن‌ها پیش‌بینی کرده‌اند یا تکامل ویژه خود را دنبال می‌نماید؟ آیا نگاه هر یک از دو علم حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی به حقوق از شیوه‌های سیستماتیک پیروی می‌کند یا از رهنمود هرمنوتیک؟ و در نهایت این که آیا حقوق برای تکامل خود به ضرورت‌های اجتماعی و واقعی توجه دارد یا این که یک نظام حقوقی خودجوش و مبتکر به ذات است؟ این‌ها ابهاماتی است که برای پاسخگویی به آن‌ها به سه شاخصه ذیل متوسل خواهیم شد که عبارتند از:

۱. چشم‌اندازهای مکاتب حقوق بین‌الملل

۲. آرمان‌های مکاتب جامعه‌شناسی

۳. بنیان عقلانی و وجدان جمعی.

### اهمیت مسأله

در دوران‌های گذشته که در اکثر نقاط جهان جنگ و خشونت بیداد می‌کرد به تدریج اندیشه‌های ایده‌آلی پیدا شد که به برخی از ارزش‌های ثابت انسانی اهمیت خاصی قائل شدند از جمله اصالت صلح، موازین حقوق بشر، ممنوعیت تجاوز، حرکت به سوی عدالت‌گرایی، ممنوعیت تبعیض نژادی، خلع سلاح، همکاری، همزیستی و همبستگی بین‌المللی و این مفاهیم هنگامی تجلی عینی خواهد یافت که با علم حقوق همراه شده و با ضمانت اجراهای اخلاقی و قانونی حمایت گردند (کاسسه<sup>۱۱</sup>، ۱۳۷۰: ۴۳۲).

با این حال آن چه که در عمل مشاهده می‌کنیم وجود یک نوع شک و تردید پیچیده در مواجهه با حقوق است زیرا که حقوق به عنوان یک دستاورد دنیای مدرن هنوز از مقبولیت همگانی برخوردار نشده و به صورت مجموعه‌های خرد و کلان از رعایت آن شانه خالی می‌شود. حال آن که ایمان به نظام حقوقی، بقاء را نیز به دنبال دارد و عدالت در یک چنین وضعیتی فرصت ظهور و تجلی پیدا می‌کند. آمارهای گوناگون سازمان ملل متحد حکایت از آن دارد که عامل بسیاری از معضلات جامعه بین‌المللی پشت کردن به حقوق و ارزش‌های منشور و اعلامیه‌های حقوق بشری است. فقر، گرسنگی، بیکاری، جنگ، عقب‌ماندگی، مهاجرت، پناهندگی، نابردباری‌های اجتماعی، نژادی، اقلیتی، مذهبی، اپیدمی‌های گوناگون و دیگر بحران‌های موجود معلول جدی نگرفتن حقوق است. وقوع جنگ جهانی دوم شاهد این مدعاست. مجموع تلفات انسانی جنگ جهانی دوم ۵۲/۴۸۰/۰۰۰ نفر بود که از این تعداد ۲۳/۱۴۰/۰۰۰ تلفات نظامی و ۲۹/۳۴۰/۰۰۰ نفر تلفات غیر نظامی‌ها بود (گروه تاریخ؛ دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی و تالیف، ۱۳۶۷: ۶۵). با یک نگاه گذرا به ساختار فعلی جامعه بین‌المللی به این نتیجه می‌رسیم که آن

کشورهایی که توسعه یافته و حتی ابرقدرت محسوب می‌شوند آن‌هایی هستند که قانون و حقوق در آن‌ها محور تمام فعالیت‌های اجتماعی بوده و خود را تابع اصولی چند شناخته‌اند بدین ترتیب خط قرمزهایی برای خود تعریف کرده‌اند که عبور از آن با واکنش سخت و شدید جامعه و افکار عمومی روبرو خواهد شد (شاو<sup>xii</sup>: ۱۳۷۴: ۹). اساساً هدف حقوق تلاش برای رسیدن به ایده آل‌هاست اما بسیاری از مقررات حقوقی فقط در حالت تئوری حیات دارند و جنبه میدانی و اجرایی پیدا نمی‌کنند بالعکس تلاش برای نقض آن یا بی‌تفاوتی به آن به یک رویه عمومیت یافته تبدیل شده است و این وضعیت به خواسته‌های مشروع انسان‌ها صدمه زده و حقوق با واکنش‌های توأم با تاخیر به دفاع از ذی‌نفع خود می‌پردازد (دل. و کیو<sup>xiii</sup>: ۱۳۸۰: ۳۰). ما تأثیرات حقوق را در زندگی روزانه خود می‌بینیم از الزام به ثبت تولد نوزاد، آموزش در مدارس، انعقاد عقود مالی و حقوقی تا نکاح و دریافت حقوق بازنشستگی از بازتاب انوار حقوق برخورداریم (تروپه<sup>xiv</sup>: ۱۳۸۶: ۹)، و هنگامی که اوراق حساب مالیات را وصول می‌کنیم آن را نه یک عمل سیاسی که یک وظیفه حقوقی تلقی می‌کنیم که باید هزینه‌های مربوط به نظم اجتماعی و توسعه پایدار را بپردازیم بدین ترتیب احتیاجات روزمره انسان‌ها در مقررات حقوقی و قوانین پیش‌بینی و برآورده شده است و دلیل اطاعت ما از حقوق این است که عقلاً به عادلانه بودن آن‌ها حکم می‌دهیم و مطابق باید و نبایدهای آن رفتار می‌کنیم (همان: ۱۰). بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که حقوق یکی از شاهکارهای ساخته دست بشر است که تعالی بخش زندگی بشری در کلیت خود است. در عین حال با حرکت حقوق به جلو نظم عمومی و اخلاق، فرهنگ، تمدن و توسعه پایدار هر یک معنا و مفهوم خاصی یافته و در مسیری که حقوق برای آن‌ها تعریف کرده است به کار گرفته می‌شوند (راسخ، ۱۳۹۳: ۱۹). اگر به ماهیت حقوق و قانون (حقوق مدون و مصوب) توجه کنیم در یک معنا با خصوصیات چنانچه لازم‌الاجرا بودن، عمومیت، آمرانه، تجلی عینی، وضوح، تعیین همه‌زوایا، آینده‌نگری، راه‌حل مشکلات اجتماعی، دیدگاه جمعی جامعه، حافظ منافع عمومی، آمیختگی با اخلاق، عادلانه بودن آن، اجرای بدون توقف، مفید و نتیجه بخش، امکان اجرا و سازگاری با شرایط موجود مواجه می‌شویم که در هیچ پدیده دیگر ساخته بشری قابل مشاهده و تجربه نیست (همان: ۸).

### اهداف تحقیق

#### هدف کلی تحقیق

شناخت تطبیقی مبانی فلسفی حقوق از چشم‌انداز مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی کدامند؟

#### اهداف اختصاصی

۱. ارزیابی مبانی فلسفی حقوق از نگاه مکاتب حقوق بین‌الملل
۲. شناخت مبانی فلسفی حقوق از منظر مکاتب جامعه‌شناسی

۳. تعیین وجوه افتراق مبانی فلسفی حقوق از دیدگاه مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی
۴. تعیین وجوه اشتراک مبانی فلسفی حقوق از دیدگاه مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی.

### سوال‌های پژوهش

#### سوال اصلی

مبانی فلسفی حقوق از چشم‌انداز مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی کدامند؟

#### سوال‌های فرعی پژوهش

۱. مبانی فلسفی حقوق از نگاه مکاتب حقوق بین‌الملل چیست؟
۲. مبانی فلسفی حقوق از نگاه مکاتب جامعه‌شناسی چیست؟
۳. وجوه افتراق مبانی فلسفی حقوق از دیدگاه مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی چیست؟
۴. وجوه اشتراک مبانی فلسفی حقوق از دیدگاه مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی چیست؟

#### مبانی نظری

تقریباً در همه کشورهای جهان اول (پنج ابر قدرت جهان شامل ایالات متحده آمریکا، جمهوری خلق چین، جمهوری فدراسیون روسیه، جمهوری فرانسه و دولت پادشاهی بریتانیای کبیر)، جهان دوم (کشورهای توسعه یافته با تراز بازرگانی مثبت و فرهنگ غنی)، جهان سوم (کشورهای در حال توسعه و تک محصولی) احترام به قانون و جلوگیری از نقض آن یکی از نگرانی‌های اساسی جوامع مزبور محسوب می‌شود. علی‌رغم آموزه‌های مکاتب فلسفی مطرح در دو رشته حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی هنوز هم آمار قانون‌ستیزی و قانون‌گریزی در بسیاری از نقاط جهان به ویژه نیمکره جنوبی بالاست. با این که بسیاری از قوانین حقوقی از سوی مردم عادلانه محسوب می‌شوند ولی به دلیل وجود مشکلات جهانی نظیر فقر، گرسنگی، قاچاق انسان، قاچاق اعضای بدن، پولشویی، جرایم سازمان یافته فراملی، مواد مخدر، قاچاق اسلحه، بردگی جنسی، خشونت در حال رشد، جنگ‌های پایان‌ناپذیر، آوارگی، افزایش میزان بیکاران و پناهندگان و بی‌سوادی و تعصبات کورکورانه و توأم با عصبیت جاهلی و هزاران نابرابری دیگر پذیرش رعایت حقوق به ویژه حقوق بشر یک امر الزامی نگردیده و بی‌تفاوتی به قانون و حقوق یک خطای اخلاقی محسوب نمی‌شود. بدین ترتیب باید تلاش نمود که حقوق را به نحوی توصیف و تعریف نمود که مبانی فلسفی آن قادر باشد اطاعت از حقوق را به یک ارزش انسانی تبدیل کند که منافع آن بیش از نافرمانی مدنی است و بدین ترتیب جوامع بشری را به آرامی به سوی حاکمیت حقوق در همه روابط اجتماعی از کانون خانواده تا عرصه گسترده روابط بین‌الملل بین دولت‌ها رهنمون سازد. به همین جهت است که همان طور که لئون دوگی گفته است حقوق محصول خواست عمومی مردم و همبستگی جمعی قشرهای اجتماعی جوامع است که توسط حاکمیت‌ها و با لحاظ رضایت و اراده صریح آن‌ها خلق می‌شود

(فلسفی، ۱۳۸۶: ۴۳). اگر در شناخت مفهوم حقوق نیاز به حضور واقعیات اجتماعی باشد آن وقت است که به آموزه‌های مکتب تحقیقی حقوق برخورد می‌کنیم که حقوق را ماحصل توافق اجتماعی و واقعیت‌های موجود جوامع معرفی می‌کند (نیاورانی، ۱۳۸۷: ۱۲۹)، و هارت حقوق را آن ابزار نیرومندی قلمداد می‌کند که قادر است کارکرد شهروندان یک اجتماع را تنظیم کند که دارای ریشه‌های عرفی می‌باشند که از مرحله انتخاب به اجبار مبدل شده است (همان: ۱۳۲). به نظر می‌رسد که حقوق در بر گیرنده آن دسته از اصول ثابتی است که با واقعیت آمیخته شده و الزام ناشی از حقوق به این اصول بدیهی متکی است (خسروشاهی، ۱۳۹۱: ۱۳). کلسن معتقد است که برای شناخت حقوق باید آن را از اوصافی چون سیاسی کاری، جامعه‌شناختی و روانکاوانه جدا کرد و به دنبال شناخت ذات حقوق بود. آن وقت می‌شود حقوق را در معنای اصیل خود توصیف کرد و شناخت (تبیست<sup>۳۷</sup>: ۱۳۸۴: ۷۲). در نهایت می‌توان گفت که حقوق چه از زاویه حقوق بین‌الملل تحلیل شود و چه از منظر جامعه‌شناسی، با نوعی اقتدار توأم است که رعایت مفاد آن را غیر قابل اجتناب می‌نماید و همین عامل است که حقوق را از قوه به فعل می‌کشانند تا بر روابط بین انسان‌ها در هر شکل و قالبی که باشند حاکم گردد.

#### پیشینه تحقیق

تبیست (۱۳۸۴)، در کتاب «فلسفه حقوق» مطالعه فلسفه را برای دانشجویان حقوق مناسب دانسته و طی سه بخش به مقدمه‌ای بر فلسفه حقوق، حوزه تأثیر حقوق و مسئولیت کیفری و مجازات اشاره کرده است و عدالت را ارزش‌مندترین گفتمان فلسفه حقوق بر شمرده که به همان میزان قانون‌گران بهاست. بدین ترتیب قانون بزرگ‌ترین ارمغان طبیعت معرفی شده و عقل بشری حکم می‌کند که قانون خوب از اجزای طبیعت است پس حقوق از اصالت برخوردار است. در عین حال حقوق و ارزش‌های اخلاقی در بسیاری از مواقع مقابل هم قرار می‌گیرند ضمن آن که گفته می‌شود قانون و اخلاق در یک مقصد واحد به هم می‌رسند و در نهایت گفته شده قانون در عمل یک اصل سنتی اخلاقی است که قرار است صحیح را از خطا تفکیک کند.

تروپه (۱۳۸۶)، در کتاب «فلسفه حقوق» به اهمیت حقوق در زندگی بشر پرداخته و اعلام می‌کند که از لحظه تولد حقوق تبلور عینی پیدا می‌کند و به همه شئون زندگی تسری می‌یابد با این حال درک ماهیت حقوق هنوز هم با دشواری‌هایی توأم است. بدین ترتیب حقوق یک نظام خود کفایت و الزاماتش را خود تعیین می‌کند حال ممکن است این الزام متکی به عدالت باشد و یا این که این ضمانت اجراست که به حقوق اقتدار و بقاء می‌دهد. نویسنده کتاب را در چهل فصل به شرح فلسفه حقوق چیست، علم حقوق، ساختار حقوق و استدلال در حقوق به رشته تحریر در آورده و به یافته‌های مکاتب اشاراتی دارد که درخور تحسین است و در آخر به این نتیجه رهنمون می‌گردد که حقوق بیش از همه تحت تأثیر مکتب

اثبات‌گرایی حقوقی شکل گرفته و این نیروهای مقتدر سازنده حقوق است که به آن وجود و عینیت می‌بخشند و باورهای حقوقی را به آرمان خواهی مبدل می‌کند.

چینه‌نگو (۱۳۹۴)، در کتاب «مبانی فلسفه حقوق» در هفت فصل به ترتیب به پرسش‌های بنیادین، نظریه‌های حقوق به ویژه نظریه حقوق طبیعی، نظریه‌های اثبات‌گرایانه حقوقی، جایگزین‌های تئوریک برای مدل‌های دستوری حقوق، نظریه‌های عدالت یا فایده‌گرایی و حق‌ها و نظریه‌های حقوق و جامعه پرداخته و توضیح می‌دهد که فلسفه حقوق به تشریح وضعیت‌های عمومی می‌پردازد و به دنبال پاسخی مناسب برای ابهامات موجود است. هم‌چنین او از قول امیل دورکیم اعلام می‌کند که حقوق آن شاخصه‌ای است که قادر است که ارزیابی صحیحی از هر اجتماعی داشته باشد. وی ارتباط حقوق را با همبستگی اجتماعی بسیار تنگاتنگ بر شمرده و معتقد است که حقوق با تدابیر و تکنیک‌های خاص خود می‌تواند انسجام ایجاد کند.

پولانزاس (۱۳۹۰)، در کتاب «فلسفه حقوق» در هفت فصل به ترتیب به شرح هستی‌شناسی مبتنی بر پدیدارشناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی در نظریه پدیدارشناسی حقوق، هستی‌شناسی به اعتبار فلسفه اصالت وجود، فلسفه هگل و فلسفه مارکس، هستی‌شناسی حقوق: طبیعت اشیاء وحدت و کلیت واقعیت و ارزش حقوقی و هستی‌شناسی به اعتبار پدیدارشناسی و فلسفه اصالت وجود و طبیعت اشیاء در پاره‌ای از نظام‌های کنونی فلسفه حقوق پرداخته و توضیح داده که حقوق میان آن چه هست و آن چه باید باشد قرار گرفته است که با عنایت به اندیشه کانت حقوق از زیر مجموعه‌های مباحث اخلاق است. بنابراین حقوق تلاش دارد که نظم اجتماعی را برقرار کند هر چند که گاهی اوقات با قهر و اجبار توأم است و موضع‌گیری‌های آن زمانی پذیرفتنی است که با عقلانیت و فراگیری توأم باشد.

دل و کیو (۱۳۸۰)، در کتاب «فلسفه حقوق» حقوق را تجمعی از شرایطی می‌داند که با سرلوحه قراردادن اصل بنیادین و جهانی آزادی اراده‌های فردی و جمعی در کنار هم به سوی تکامل و همزیستی گام بر دارند بدین ترتیب حقوق به کمال دست یافته است. نویسنده اندیشه‌های خود را در سه بخش مفهوم، ریشه‌ها و تحول تاریخی حقوق و مبانی عقلی حقوق پی‌ریزی کرده و با یک ابتکار فوق‌العاده و قابل تحسین ذات بشر را به عنوان چارچوب تشکیل دهنده حقوق معرفی کرده است. او نیز به رابطه مستحکمی بین حقوق و اخلاق باور دارد که کاملاً با مبانی منطقی سازگاری یافته است چرا که هر آن چه که به عنوان وظیفه شخص قلمداد می‌شود داخل در موازین حقوق است در غیر این صورت به جرگه اخلاق خواهد پیوست. بدین ترتیب حقوق و اخلاق هر یک پدیده‌ای خاص است که بین آن‌ها تقابلی وجود ندارد و یکی تأیید کننده دیگری است.

راسخ (۱۳۹۳)، در کتاب «حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش» یافته‌های خود را در سه فصل به شرح فلسفه حقوق، نوبت نسل سوم حقوقی، مدرنیته و حقوق دینی، ویژگی‌های ذاتی و عرضی قانون، حقوق، نظریه و آموزش، حقوق و انسان‌شناسی، چپستی فلسفه حقوق، حقوق

اقتضای حداقلی عدالت، میراث حقوقی ما، ناخوانده نقش مقصود، دادگرایی نه لذت‌جویی، نظریه مشروطه، فلسفه حق، حق و تکلیف در عصر قدیم و جدید، حق به مثابه دلیل حاکم، مفهوم عدالت، جدال حیات، حق بر شناختن پدر و مادر بیولوژیک، مطبوعات و دموکراسی، آزاد اما اخلاقی، مفهوم حقوق نسل سوم، فلسفه ارزش، ارزش‌شناسی، آزادی، حقیقت و عدالت، مفهوم مصلحت عمومی به نگارش در آورده است. راسخ معتقد است حقوق با زندگی اجتماعی انسان‌ها گره خورده و حقوق و قدرت مکمل یکدیگرند و سیستم حقوقی کنونی در دنیا مدیون فلاسفه غرب است که حاصل آن رشد و توسعه متوازن اجتماعی در این گونه کشورهاست.

لوی برول<sup>xvi</sup> (۱۳۸۸)، در کتاب «جامعه‌شناسی حقوق» به تشریح بینش جامعه‌شناختی از دیدگاه دو مکتب وحدت‌گرا و مکتب کثرت‌گرا پرداخته و اساساً تعریفی از حقوق نداشته بلکه حقوق شخصی و حقوق عینی را تعریف کرده همین طور راجع به حقوق عمومی و حقوق خصوصی به صورت مختصر اشاراتی داشته است اما از منظر مکاتب معنوی به مطالعات نوستالژیک روی آورده و حقوق را در دوره‌های مختلف تاریخی نقد کرده است و حتی مکتب تاریخی حقوقی را شاهد مدعا آورده و تعریف حقوق را از نگاه جامعه‌شناختی به آن دسته از قواعد لازم‌الاتباع اطلاق کرده که ترسیم‌گر روابط اجتماعی مردم با یکدیگر است و سه ویژگی برای حقوق بر شمرده که عبارتند از: الزام‌آور بودن قواعد حقوق، تحمیل آن از سوی یک گروه اجتماعی خاص که شاید بتوان آن‌ها را جزو نخبگان احتساب کرد و قابل تغییر بودن حقوق در بستر زمان و حوادث. از نظر هانری لوی برول حقوق نیز همانند عرف گاهی اوقات رنگ محلی و بومی می‌گیرد در عین حال حقوق به ویژه حقوق وضعی به شدت متکی به دولت است.

تسون<sup>xvii</sup> (۱۳۸۸)، در کتاب «فلسفه حقوق بین‌الملل» به افکار امانوئل کانت در باب حقوق بین‌الملل اشاره کرده و سپس دولت لیبرال دموکراسی را توصیف نموده و در فراز بعدی به حاکمیت دولت و مداخله، حقوق بین‌الملل، نظریه بازی و اخلاق، نظریه رالز درباره حقوق بین‌الملل و حق تعیین سرنوشت، حقوق گروهی و حق جدایی‌طلبی پرداخته است. تسون به دنبال تشریح دلایل الزام‌آور شدن قواعد حقوقی است و از دو مکتب حقوق طبیعی و مکتب تحققی (پوزیتیویسم) برای توصیف این وضعیت بهره گرفته است به ویژه که اتکای حقوق بین‌الملل در مرحله اجرا، اراده دول حاکم است اما آن کفایت نمی‌کند بلکه به ارزش برتر از اراده دولت‌ها گرایش دارد تا قادر باشد در موضوعات حقوق بین‌الملل باور معنوی به منافع حقوق پیش رو ایجاد کند و دموکراسی و عدالت در نقطه اوج میانی الزام‌آور حقوق قرار گرفته است.

کوزر<sup>(۱۳۶۹)</sup>، در کتاب «زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی» در مورد حقوق از توصیفات زیر بهره گرفته از جمله این که: او (کنت) به فکر مسیر آینده بشر است از نظر وی این قوانین هستند که مسیر حرکت بشر را تعیین می‌کنند. بدین ترتیب اجتماعات انسانی متکی بر قواعد و حقوق بنیادینی است. از منظر وی حقوق باید به مثابه یک علم اجتماعی مصالح نظری را مورد توجه قرار دهد ضمن آن که نباید از نفع عینی حقوق غافل شد و طوری حقوق را وضع و به کار گرفت که به بهبود وضع بشر بینجامد.



حقوق در تلاش است که محیط غیر انسانی جوامع را برای او تلطیف و قابل تحمل سازد و درعین حال او را به آرامی تکامل منطبق با شرایط موجود امروز و آینده برساند. حقوق به نوعی تسلیم کنش اجتماعی است که آن را به مانند یک تقدیر و سرنوشت قبول دارد و فقط به سازگاری با شرایط موجود به نفع انسان و نظم عمومی می‌اندیشد حال آن که جامعه‌شناسی انسان را فعال مایشاء دانسته و به او القاء می‌کند که کنترل همه چیز در دستان اوست به شرط این که به همگرایی بیندیشد. بدین ترتیب وظیفه علم جامعه‌شناسی تشریح قوانین تکامل و نظم در جوامع است و درک عمومی قوانین طبیعی سرچشمه تحولات مثبت بشری است. معهدنا نهاد خانواده به عنوان خاستگاه سرکوب گرایشات خودخواهانه اولین گام برای رسیدن به همبستگی اجتماعی است که نماد بارز آن حقوق و مقررات مربوط به نظم عمومی در کنار همدیگر برای همدیگر است.

آرون (۱۳۶۴)، در کتاب «مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی» در خصوص شناخت مبانی فلسفی حقوق استدلال می‌کند که حقوق به نوعی اقتدار اخلاقی است و در غیاب آن قانون تنازع بقاء داروین بر روابط انسان با انسان حاکم خواهد بود که مقرر می‌دارد نوع ضعیف باید تابع قوی باشد. دورکیم به وجدان جمعی اشاره دارد که ماحصل اعتقادات مشترک اکثریت اعضای اجتماع است که در شکل حقوق تجلی می‌یابد و حقوق و وجدان جمعی دارای تاثیر متقابل نسبت به یکدیگرند در واقع علت الزام حقوق اطاعت از یک قدرت مسلط و برتر است. بعد از توصیف دکترین تقسیم کار اجتماعی او به این نتیجه می‌رسد که از دیدگاه جامعه‌شناسی دو نوع حقوق را پیش روی خود داریم که از آن‌ها با عناوینی چون حقوق تنبیهی و حقوق ترمیمی یاد می‌شود که کارکرد حقوق تنبیهی اعمال کیفر تبهکاران و نتیجه به کار بستن حقوق ترمیمی جبران خطای مدنی و تشویق افراد به آشتی با ارزش‌های جامعه است. دورکیم حقوق تنبیهی را وجهه شاخص وجدان جمعی می‌داند پس با کیفر دادن مجرم و خطاکار می‌خواهیم وجدان جمعی را تسکین دهیم که به نوعی غرامت دادن نیز محسوب می‌شود. در عین حال باید مراقب بود که عدالت و حقوق در مقابل هم صف‌آرایی نکنند چرا که هر دو از نسبت برخوردارند. از دیدگاه وی هدف اساسی حقوق ایجاد روحیه همکاری میان افراد یک جامعه است. حقوق تابع نظم جمعی است و به عملکرد فردی اشخاص توجهی ندارد.

### مفهوم حقوق از نگاه مکاتب حقوق بین‌الملل

در طول تاریخ این مطلب که چگونه می‌توان به فرامین حاکم و قوانین حکومت‌ها قدرت الزام‌آور بخشید همیشه ذهن واضعین این گونه موازین جمعی را مشغول نگه داشته است. ضیائی بیگدلی دو تفکر اساسی را در پژوهش‌های خود مورد تاکید قرار داده که شامل مکتب اصالت اراده یا اراده‌گرایی و مکتب اصالت اعیان یا عینیت‌گرایی است در این پژوهش هر کدام را به صورت اختصار تشریح می‌نمائیم (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۳: ۵۵).

مکتب اصالت اراده حقوق بین‌الملل را از حقوق طبیعی تفکیک کرده و آن را متکی بر کارکرد و باورهای عمومی دولت‌ها دانسته و حقوق به ویژه حقوق موجود را محصول اراده کشورها می‌داند به همان نحوی که بینکر شوک هلندی حقوق‌دان قرن ۱۶ مطرح می‌کرد که این فرضیه در چهار شکل دیگر مطرح شده که شامل نظریه اثبات‌گرایی حقوقی، نظریه خود محدودسازی ارادی، نظریه اراده‌گرایی مشترک یا اختلاط اراده‌ها و نظریه حقوق تحقیقی جدید است. در نظریه اثبات‌گرایی حقوقی اساس حقوق بین‌الملل بر حاکمیت قطعی کشورها بنا نهاده شده است (همان: ۵۹). بنابراین اگر در حقوق بین‌الملل مقررات جدی گرفته می‌شود حاصل توافق مبتنی بر رضایت کشورهاست. در نظریه خود محدودسازی ارادی این خود کشورهاست که با کاهش یکه‌تازی خود را مقید به مقررات حقوقی می‌دانند والا دیگر کشورها حق ندارد او را تحت فشار گذاشته و انجام یا عدم انجام عملی را از او بخواهند که این خود محدودسازی نشانه اقتدار کشورهاست و ناشی از ضعف نیست. این همان استراتژی است که از آن با نام دیپلماسی یاد می‌شود. بدین ترتیب توازن تعهدات بین‌المللی میان کشورهاست که موجب می‌شود آن‌ها در مقابل خواسته‌های به حق جامعه بین‌المللی سر تعظیم فرود آورند (همان: ۶۰). مثال بارز آن ماده ۲ و ۱۰۳ منشور سازمان ملل متحد است. ماده ۲ منشور مقرر می‌دارد:

«سازمان و اعضا آن، در تعقیب اهداف مذکور در ماده ۱، بر طبق اصول زیر عمل خواهند کرد:

۱. سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضا آن قرار دارد.
۲. کلیه اعضا به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت، تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد.
۳. کلیه اعضا اختلافات بین‌المللی خود را از راه‌های مسالمت‌آمیز به صورتی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به خطر نیفتد حل و فصل خواهند کرد.
۴. کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری، یا از هر روش دیگر که با مقاصد ملل متحد میانیت داشته باشد خودداری خواهند نمود.

۵. کلیه اعضاء در هر اقدامی که سازمان بر طبق این منشور به عمل می‌آورد به سازمان همه گونه مساعدت خواهند کرد و از کمک به هر دولتی که سازمان ملل متحد بر ضد آن اقدام احتیاطی یا قهری به عمل می‌آورد خودداری خواهند نمود.

۶. سازمان مراقبت خواهد کرد دولت‌هایی که عضو ملل متحد نیستند تا آن جا که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ضرورت دارد بر طبق این اصول عمل نمایند.

۷. هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار دارد دخالت نماید و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین مسائلی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد» (یونسکو، کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی با همکاری سازمان اصلاحات جزائی بین‌المللی، ۱۳۸۱: ۳۶)، و ماده ۱۰۳ منشور مقرر می‌دارد:

«در صورت تعارض میان تعهدات اعضاء ملل متحد به موجب این منشور و تعهدات آن‌ها بر طبق هر موافقت‌نامه بین‌المللی دیگر تعهدات آن‌ها به موجب این منشور مقدم خواهد بود» (همان: ۶۴). در نظریه سوم که مربوط به نظریه اراده‌گرایی مشترک یا اختلاط اراده‌هاست (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۳: ۶۰). در واقع تکرار نظریه قبلی با احتساب اراده کشورهای هم پیمان است که به صورت معاهده یا حقوق بین‌الملل عرفی<sup>xviii</sup> تجلی می‌یابد. در نظریه حقوق تحقیقی جدید حقوق ماحصل الزامات و فوریت‌های اجتماعی جامعه بین‌المللی است. بدین ترتیب این ضرورت‌ها در کسوت یک سازمان بین‌المللی ظهور می‌یابد و کشورها با عضویت در آن به الزام مقررات حقوق بین‌الملل پای‌بند می‌گردند (همان: ۶۱). در نقطه مقابل مکتب‌های اعیان یا عینی‌گرایی قرار گرفته که معتقدند الزامات حقوق از خارج از اراده کشورها به این نظام حقوقی تحمیل می‌شود که به نوبه خود یافته‌های آنان در نظریه محض حقوقی یا مکتب وین و مکتب جامعه‌شناسی حقوقی تجلی یافته است. مطابق اندیشه‌های طرفداران مکتب وین از جمله کلسن مبانی حقوق مطیع اراده انسان‌ها نیست. به نظر کلسن حقوق علم بایسته‌هاست، بدین ترتیب حقوق الزام خود را از قواعد معتبر و اولیه‌ای چون اصل وفای به عهد می‌گیرد به طوری که در رأس هر قاعده جزئی الزام خود را از این قاعده دریافت می‌کند (همان: ۶۲). مکتب جامعه‌شناسی حقوقی نیز از دیگر انشعابات مکتب عینی‌گرایی است که امیل دورکهایم بنیان‌گذار این نحله فکری است. پیش‌فرض مورد قبول این مکتب تاثیرپذیری حقوق بین‌الملل از جامعه‌شناسی است که با در نظریه همبستگی اجتماعی و نظریه زیست‌شناختی حقوق به تشریح مکتب جامعه‌شناسی حقوقی می‌پردازد. مطابق آموزه‌های نظریه همبستگی اجتماعی که توسط دوگی فرانسوی تشریح شده است مبنای فلسفی الزام مقررات حقوق همبستگی اجتماعی و ضرورت‌های حاکم بر آن است بدین ترتیب حقوق محصول ارتباطات اجتماعی اعضای آن است. در نقطه مقابل نظریه زیست‌شناختی حقوق قرار دارد که بنیان‌گذار آن ژرژ سل فرانسوی بود. سل مبنای الزام قواعد حقوقی را وجود گروه‌های انسانی می‌داند که با هم در ارتباطند و حقوق نتیجه

وحدت اخلاق و قدرت است (همان: ۶۴). یکی از هنجارهای مهم و بنیادین حقوق بین‌الملل که به آن قوام و الزام می‌بخشد «ملاحظات اساسی بشریت یا اصول غیر قابل تخطی حقوق بین‌الملل» است که از آن‌ها به نام قواعد آمره<sup>xix</sup> حقوق بین‌الملل یاد می‌شود (کمیسیون حقوق بین‌الملل، ۱۳۸۹: ۳۵). ماده ۵۳ کنوانسیون وین راجع به حقوق معاهدات تعریفی از قواعد آمره کرده اما هیچ مثال و مصداقی برای آن ذکر نکرده است با این حال کمیسیون حقوق بین‌الملل اشاره‌ای به برخی از مصادیق آن کرده از جمله کاربرد زور بر خلاف اصول منشور سازمان ملل متحد یا انجام هر نوع عمل جنایتکارانه به موجب حقوق بین‌الملل (شامل جنایات علیه حقوق ملل) و همین‌طور ارتکاب اعمالی نظیر تجارت برده، دزدی دریایی، نسل‌کشی، نقض معاهدات حقوق بشری بر خلاف اصل تساوی دولت‌ها و حق تعیین سرنوشت. در رای قضیه بارسلون تراکشن دیوان بین‌المللی دادگستری مثال‌هایی برای تعهدات عام‌الشمول آورده که دارای ماهیت قواعد آمره اند (Frowein, 1984: 328). در عین حال هنوز هم حقوق بین‌الملل بسیاری از الزامات خود را مدیون حقوق طبیعی به ویژه اخلاق می‌داند از جمله در زمینه موازین حقوق بشر که با کرامت انسانی تاکید شده در کتب مقدس الهی توأم گردیده است (شاو، ۱۳۷۴: ۵۷). لوفور از دیگر حقوق‌دانان فرانسوی است که تاثیر عدالت و عقلانیت بشری را در استحکام بنای حقوق غیر قابل انکار می‌داند که به شدت تحت تاثیر احتیاجات اجتماعی و اقتصادی دهکده جهانی<sup>xx</sup> است (موسی‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۵).

مع هذا همان‌طور که تسون گفته منشاء الزام مقررات حقوق به ترتیب اراده دولت‌ها در مرحله اول و ماهیت صلح‌آمیز حقوق به ویژه حقوق بین‌الملل است که از طریق سازمان‌های بین‌المللی الزام مقررات آن تقویت می‌شود (تسون، ۱۳۸۸: ۱۱). البته در حقوق بین‌الملل، مقررات ناظر بر حقوق را می‌توان در عناوینی مانند:

معاهده، کنوانسیون، موافقت‌نامه، موافقت‌نامه مذهبی، میثاق، منشور ملل متحد، اساسنامه، پیمان، اعلامیه یا بیانیه، پروتکل، توافقنامه، موافقت‌نامه اجرایی، قرارداد، قرار موقت، مصالحه‌نامه مشاهده کرد (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۴: ۱۵). نمونه‌ای از مقررات حقوق بین‌الملل را که الزام ناشی از آن و محتوای ارزش‌مند آن‌ها از ضروریات حیات جمعی در دهکده جهانی است را می‌توان به شرح زیر برشمرد: حفاظت از نظم عمومی، همکاری کشورها، حذف جنگ از صحنه روابط بین‌الملل، مشخص شدن حق و تکلیف کشورها، حمایت از حقوق بشر، حل غیر مسلحانه اختلافات بین‌المللی (همان: ۲۱). به گواه تاریخ مکاتب دیگری نیز راجع به مبانی فلسفی حقوق مطرح شده که اهمیت آن‌ها کمتر از مکاتب قبلی بود از جمله مکتب: مکتب رئالیسم سیاسی، مکتب قرارداد اجتماعی، مکتب اصالت ملیت، مکتب اصالت نفع، مکتب تاریخی، مکتب انگلوساکسن، مکتب قاره‌ای اروپایی، مکتب آمریکایی و مکاتبی چون فاشیسم، کمونیزم و سوسیالیسم (ذوالعین، ۱۳۷۷: ۵۱۱). البته برخی از علمای حقوق هنوز هم در حقوق بین‌الملل در خصوص ساز و کار ایجاد قانون به شکل و ترکیب یک پارلمان داخلی در شک و تردید بوده و فقدان نهادهای بین‌المللی را که قادر باشند حقوق بین‌الملل را به صورت مصوبات منظم و توأم با تصویب به اجرا در آورند

را دلیل رشد آرام حقوق بین‌الملل در مقایسه با حقوق داخلی که قدمتی طولانی در تاریخ دارد می‌دانند نه معاهدات چندجانبه و نه عرف قادر نیست به سرعت شکل گیرند و پاسخگوی معضلات دهکده جهانی باشند (بیانچی<sup>xxi</sup>، ۱۳۸۹: ۱۹). بنیان‌گذاران حقوق بین‌الملل مبنای الزام این نوع از حقوق را به درستی تفسیر و توجیه کرده‌اند اما در باب نهاد صلاحیت‌دار بین‌المللی که با اقتدار و عقلانیت بتواند قانون را وضع و حقوق را از همان آغاز الزام‌آور کند مطلبی را متذکر نشده‌اند. در بسیاری موارد نهادهای بین‌المللی موجود نظیر مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز در موضع انفعالی قرار دارند. به عبارت دیگر زمانی که یک اختلاف یا سوء تفاهم بین دولت‌ها تبدیل به یک اصطکاک یا تهدید صلح، نقض صلح و تجاوز بالفعل می‌شود آن موقع آستین‌ها را بالا زده و به دنبال چاره‌جویی و راه‌حل می‌افتند و حقوق به وجود آمده در قطعنامه‌ها ویژگی منحصر به فردی داشته و در موضوعی خاص یا اختلافی ویژه نقش راه‌حل را ایفا می‌نمایند. البته مکاتب معاصر در رابطه با حقوق بین‌الملل وحدت نظری ندارند و شیوه‌های استدلال‌شان با هم فرق دارد. بدین ترتیب تفکرات پوزیتیویستی، کاپیتالستی و سوسیالیستی در حقوق بین‌الملل تاثیرگذار بوده‌اند. در عین حال در دهه‌های اخیر این مکاتب به صورت سیاسی و ایدئولوژیک طبقه‌بندی شده‌اند که مرتبط با جوامع اروپا، آمریکای شمالی و دیدگاه‌های شوروی در مورد حقوق بین‌الملل است و همین طور نکته نظرات جهان سوم. بدین ترتیب کشورهای توسعه یافته و جهان سوم به سوی استدلال‌ات سیاسی گام برداشته و کشورهای غربی به سوی پوزیتیویسم و همین طور تئوری جامعه‌شناسانه توسط شوروی مطرح شد (Steiner, 1984: 305).

### مفهوم حقوق از نگاه مکاتب جامعه‌شناسی

بر خلاف علم حقوق که هدفش کشف و تدوین قواعدی است که نظم عمومی را در اجتماع برقرار می‌کند جامعه‌شناسی علمی است که هدف آن شناخت جامعه از لحاظ، باورها، فرهنگ، تمدن و آرمان-هاست که خود از شاخه‌های علوم اجتماعی است. هم حقوق و هم جامعه‌شناسی هر دو با پاره‌ای از اصول و قواعد حاکم بر روابط انسان‌ها با هم در ارتباط هستند که نوع پاسخگویی به واکنش‌های اجتماعی هر یک از آن‌ها متمایز از هم است. حقوق به دنبال تحقق نظم عمومی در جامعه به صورت آرام بوده و اطاعت از قوانین را تعقیب می‌کند و عدالت نیز اولویت دوم اوست حال آن که جامعه‌شناسی انسان را فاعل مختار شناخته و از او می‌خواهد که ناظر وقایع نباشد بلکه نقش‌آفرین و تاثیرگذار باشد. برخی از بزرگان علم جامعه‌شناسی نظیر آگوست کنت، امیل دورکیم، سن سیمون و هانری لوی برول در شناخت مبانی حقوق و قانون چشم‌اندازهای برجسته‌ای را در سنوات قبل ترسیم کرده‌اند که اکنون برخی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم.

تفکر فلسفی آگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸) در دو قرن پیش یادآور حقایقی است که او با مشاهده، استدلال، تدبر و واقع‌نگری به آن دست یافته است. کنت برای شناخت حقوق به توصیف کارکرد پویایی

و ایستایی اجتماعی روی آورد. به باور وی همانند دیگر موجودات عالم، اجتماعات انسانی نیز باید تابع قوانین و حقوق باشد تا بقاء آن استمرار یابد (کوزر<sup>xxii</sup>؛ ۱۳۶۹: ۲۳). بدین ترتیب کنت معتقد بود که قانونگذار در تدوین حقوق برای انسان باید از نظمی مشابه نظم حیات الگو برداری نماید زیرا خطایی در آن مشاهده نمی‌شود و همه چیز به نیکی در جای خود قرار گرفته است. در عین حال حقوق و قانون تصویب شده ضمن آن که از لحاظ تئوری و ساختار و شکل و ماهیت باید از عقلانیت برخوردار باشد لازم است نتیجه رعایت آن به بهبود وضعیت بشری بینجامد. زندگی در جهان واقعی سختی‌ها و شکست‌ها و ناکامی‌های خود را دارد و این انسان است که باید در جهت آرامش و رفاه خود آن‌ها را تغییر داده و یا خود به سازگاری با آن دست یابد. مع هذا بدون شناخت نظم موجود در جهان وضع قوانین شایسته و منطقی امکان‌پذیر نیست و اگر بشر قواعد حاکم بر طبیعت را درک کند و به آن ارجح نهد به طور یقین قادر خواهد بود قواعد صحیحی برای خود تدوین و تصویب کند (همان: ۲۴). جامعه‌شناسی در این وضعیت تنها یک ناظر نیست. آن علمی است که آموخته می‌تواند علی‌رغم ثبات قواعد طبیعت آن را به نفع خود تا حد زیادی تغییر دهد و تحت انقیاد خود در آورد (همان: ۲۵). از نظر کنت قانون نسبیست بر جهان حاکم است و تغییر شرایط، پاسخ‌ها و راه‌حل‌ها را نیز تغییر خواهد داد. وی پیشرفت واقعی را افزایش درک و شعور در انسان تعریف می‌کند که علم به آن سرعت خواهد بخشید. بدین ترتیب استمساک از شایسته-سالاری به ویژه در حقوق می‌تواند بسیاری از مشکلات کنونی بشر را حل کند. از نگاه جامعه‌شناسی که وی آن را معیار تفکر خود قرار داده حقوق چیزی نیست مگر آن دسته از قواعدی که در تلاش است انسان را در مسیر تکامل فکری و ارتقاء جامعه یاری دهد (همان: ۲۶). به همین دلیل است که بستر استدلالات جامعه‌شناسان، تاریخ و روند تکامل آن است (همان: ۲۸). از نظر وی باید از یافته‌های علمی برای ایجاد ساختارهای جدید که یکی هم حقوق است بهره گرفت که قرار است همیشه انسان را با تحولات جدید سازوگار نماید (همان: ۶۳). همین طور قوانین حاکم بر کائنات و حقوق حاکم بر انسان هر دو از یک نظم بنیادین برخوردار بوده و شباهت‌های بسیاری با هم دارند (همان: ۶۴). آگوست کنت در ادامه می‌افزاید که حقوق چیزی نیست جز قدرت معنوی حاکم بر جامعه که بیانگر قواعد عمومیت یافته نظم در جوامع انسانی است (آرون<sup>xxiii</sup>؛ ۱۳۶۴: ۸۴). مردم در هر جامعه‌ای اساساً باید معتقد به نظم (اصطلاح رایج در میان مردم) و حقوق (واژه رایج در میان خواص) باشند تا قادر به رعایت و احترام به آن شوند البته حقوق باید با دیگر تاسیسات اجتماعی نظیر عرف، آداب و رسوم تفکیک داده شوند که لزوماً هم از ضمانت اجرا برخوردار نیستند (همان: ۸۹). اینجاست که ضرورت دارد عقلای جامعه‌شناسی، تاکیدات و رهنمودهای لازم را در گوش حقوق دانان و واضعان قانون نجوا کنند تا مسیر حرکت حقوق به درستی ترسیم و طی شود. بدین ترتیب حقوق را با این توصیفات می‌توان جبری توفیقی نامید که به نفع بشریت است که از آن تحت عنوان سرنوشت قابل تغییر یاد می‌کند (همان: ۹۵). در عین حال همان طور که آگوست کنت به نقل از شارل منتسکیو بیان کرد قوانین و حقوق چیزی نیست جز روح حاکم بر طبیعت

و نظم پایدار آن (همان: ۱۰۱)، و وظیفه حقوق‌دان آن است که اصول مرتبط و ناظر بر پیوندهای طبیعی میان وجود و نظم را کشف، درک، تلطیف و بیان کند (همان: ۱۰۵)، و جالب این که دستاوردهای این چینی (حقوق) قادرند که موجب تحول و تکامل مثبت جوامع بشری گردند (همان: ۱۱۰). با گذر از آگوست کنت به امیل دورکیم می‌رسیم که در باب مبانی فلسفی حقوق معتقد بود که بشر قبل از این که خود را تابع قانون و حقوق بداند باید از ارزش‌های اخلاقی تبعیت کند در غیر این صورت جامعه شبیه جنگل شده و با قانون تنازع بقا اداره خواهد شد که حق از آن قوی است و ضعیف محکوم به نابودی است (همان: ۳۴۴). او از وجدان جمعی سخن می‌گوید که مقررات و اصول خاص خود را دارد در این صورت حقوق بازتاب وجدان جمعی جامعه خواهد بود (همان: ۳۴۸). با این وضع حقوق چیزی نخواهد بود جز تبعیت از یک قدرت مافوق و برتر که صلاحیت تعیین خطوط قرمز اجتماع را دارد (همان: ۳۴۹). وی با مطالعه حقوق را به تصویر کشیده که شامل حقوق مجازات (حقوق تنبیهی) و حقوق مدنی (حقوق ترمیمی) است که اولی در صدد است که تبهکاران را کیفر دهد و دومی قصد دارد که خسارات وارده را جبران کند و شهروندان را به همزیستی با هم فراخواند (همان: ۳۵۱). بدین ترتیب حقوق ترمیمی که کاربرد آن بیش از حقوق تنبیهی است هدف نهایی‌اش حرکت دادن جامعه به سوی عدالت و انصاف است یعنی هر کس وظیفه و تعهد خود را ادا کند. به عبارت دیگر حقوق در این مفهوم به دنبال اعاده نظم متزلزل جامعه است (همان: ۳۵۳). دورکیم معتقد بود که عامل حدوث بی‌نظمی در روابط بین‌الملل و جامعه جهانی به ویژه اقتصاد بی‌توجهی به الزامات حقوق و یا ضعف ساختارهای قانون است. زیرا محدوده کارکرد و تصمیم‌گیری و رفتاری بازیگران اصلی در جهان معاصر را تعیین نکرده است. بدین لحاظ با هدف‌گذاری توسعه و رشد به هر قیمت هریک از این قدرت‌های تاثیرگذار خرد و کلان ارابه خود را به سان خدایان کوه المپ در یونان به پیش می‌تازند و اختلاف و جنگ غیر قابل اجتناب می‌گردد و طبیعی است که در این رقابت قوی‌ترها غالب‌اند اما مخالفت‌ها به صورت پنهانی استمرار خواهند یافت زیرا منافع تعیین کننده جهت‌گیری نیروهای موثر و نقش‌آفرین است و چون ضمانت اجراهای قوانین و مقررات چندان کارآمد نیستند، بنابراین به جای قوانین متعالی بشری، قانون جنگل حاکم خواهد بود و قاعده اجتماعی (حقوق) تنها امید برای نجات بشریت است در غیر این صورت در گذر زمان شاهد فروپاشی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها خواهیم بود (دورکیم، ۱۳۸۱: ۱۰). مع هذا دورکیم عمیقاً معتقدند بود که توسعه جوامع مدرن و ویژه کاملاً متکی به سنت‌های زندگی و اخلاق است. از نظر وی گروه‌های انسانی خواسته-های فردی خود را مطالبه می‌کنند مطابق با سنن اجتماعی. در جوامع معاصر تغییرات سریع است و فرصتی برای سازگاری با هنجارها وجود ندارد و این موجب به هم ریختن ساختار فکری مردم می‌گردد. در نتیجه بسیاری از مردم در حالت شک و تردید زندگی می‌کنند (Farganis, 2011: 53).

هنجارها و ارزش‌ها یادآور روند اجتماعی شدن است این قواعد اجتماعی که مردم را قادر می‌سازد که یکدیگر را شناخته و با هم در معیت نظم عمومی زندگی کنند این هنجارها و ارزش‌ها توسط نهادهای

رسمی و غیر رسمی برای کنترل اجتماعی در نظر گرفته شده‌اند تا مانع کجروی شوند در مطابقت با هنجارهای جامعه و جرم رفتاری است بر خلاف هنجارهای حقوقی که از طریق پلیس، دادگاه‌ها و سازمان‌های تربیتی زندان سیستم عدالت کیفری را تشکیل می‌دهند (Browne, 2011: 233).

از نگاه دورکیم هر جامعه از دسته‌ای از هنجارها پیروی می‌کند که دارای ارزش نسبی است اما اگر افراد جامعه یا شهروندان نخواهند مطیع این ارزش‌ها باشند در این صورت قدرت حاکم می‌کوشد با ابزار حقوق و عرف رعایت آن‌ها را یادآوری و ضمانت کند بدین ترتیب آن‌ها با اقتدار تمام بر مردم تحمیل می‌شوند ولو این که این حقوق جزء واقعیت‌های خارجی تلقی شود (کوزر، ۱۳۶۹: ۱۸۸-۱۸۷). از دید وی تمایلات و آرزوهای بشری را پایانی نیست اما این خواسته‌ها را باید تحت نظم در آورد تا به زیان دیگران محقق نشوند یعنی حقوق جمعی فدای منافع فردی نشوند و ابزار این نظم، حقوق است که کارکردی مشابه هنجارهای اخلاقی دارند (همان: ۱۹۱). به عبارت دیگر او از ما می‌خواست که حقوق را به عنوان یک «اخلاق مدنی نوین» بپذیریم که آرمان جوامع انسانی است (همان: ۱۹۹).

لوی برول حقوق را یک دسته از قواعد معرفی می‌کند که هدف نهایی آن مشخص نمودن روابط اجتماعی در بین شهروندان مقیم است. این اصول با ضمانت اجرا توأم‌اند و با نوعی فشار غیر ملموس به جمع تحمیل می‌گردند و به صورت مستمر در حال تغییر و تکامل‌اند (لوی برول، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۷). به عبارت دیگر حقوق هر آن چه را که بدان فرمان می‌دهد بر گرفته از خواست جوامع است در این حالت اصالت جمع در اولویت است نه منافع فرد و حقوق بشر فردی در جنب حقوق جمعی تحت حمایت حقوق است. بدین ترتیب جامعه‌شناس به دنبال تحقیق در پدیده آمدن حقوق از زاویه توجه به حقایق موجود در جامعه و ارزش‌های مورد حمایت آن است و بدون شک پویایی حقوق و به روز رسانی آن مدیون مطالعات و یافته‌های جامعه‌شناسان است (همان: ۱۷-۱۶). نگاه مکتب جامعه‌شناسی حقوقی که کنت، دورکیم و دوگی و سل پایه‌گذاران تفکرات آن هستند به اجتماع و تحولات آن نظر دارند. آن‌ها معتقدند که بقاء هر جامعه‌ای نیازمند انعطاف و سازگاری با شرایط متحول جوامع است که بسیاری از اوقات هم چون سیلاب به پیش می‌تازد و وظیفه اساسی دولت‌ها پاسخگویی به این نیازهای مشروع است که در شکل حقوق متجلی می‌گردد (موسی‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۵). پیروان مکتب اصالت اجتماع معتقدند که اگر فردی در جزیره‌ای به تنهایی زندگی کند چون اختلاف منافی با دیگران نخواهد داشت. اساساً صحبت از حقوق برای وی بی‌معنی خواهد بود اما با حضور همان شخص در یک اجتماع خواسته‌های او با دیگران ممکن است در تراحم باشد این جاست که حقوق متجلی می‌شود و میان حقوق فرد و حقوق جمع (دیگران) تمایز ایجاد می‌کند (ذوالعین، ۱۳۷۷: ۴۹۷). با این حساب حقوق (قانون) را می‌توان یک شیوه نظارت اجتماعی تعریف کرد که بر عملکرد شهروندان قضاوت می‌نماید که کدام رفتار صحیح و کدام نابخردانه است (شاو، ۱۳۷۴: ۵۵). دیوید هیوم<sup>xxiv</sup> خاستگاه حقوق را وجود یک توافق اجتماعی می‌داند. به عبارت دیگر همان طور که چینهنگو گفته حقوق یک موجود ویژه اجتماعی است که کاملاً متکی به حیات اجتماعی بوده که از آن با



نام حقوق یاد می‌کند (چینه‌نگو، ۱۳۹۴: ۱۳۸). کاتوزیان حقوق را ناشی از عقل بشری، احساسات انسان و عرف اجتماعی می‌داند که باید در خدمت تعالی نظم، استقرار عدالت و تکامل تمدن بشری باشد و به شدت به اخلاق متکی است (موثق، ۱۳۸۵: ۲۸۲). از این منظر حقوق بین‌الملل محصول دو گونه اقتدار است که شامل حاکمیت مشروع و روند شکل‌گیری مقررات اجتماعی است (همان: ۳۰۰). در نهایت برخی نیز حقوق را یکی از پایه‌های اساسی بقاء جوامع بر شمرده که متکی بر اراده جمعی و ضروریات اجتماعی است و در مقایسه با منافع فردی در اولویت و ارجحیت است (خسروشاهی، ۱۳۹۱: ۳۰).

### روش‌شناسی

متدولوژی مورد استفاده در این پژوهش روش اسنادی- تاریخی و ابزارهای جمع‌آوری داده‌ها، فیش- برداری می‌باشد که با استفاده از منابع اسنادی، کتب دست اول و آثار نوشتاری صاحب‌نظران فراهم آمده است.

### یافته‌های تحقیق

اگر کانون خانواده را معیاری برای شناخت جامعه و حقوق حاکم بر آن در نظر بگیریم ملاحظه می‌شود که علی‌رغم برابری انسان‌ها به حکم عقل و شرع و فطرت باز هم حقوق به این جهت که درون خانواده نیز نظامی حاکم باشد پدر یا شوهر را رئیس خانواده معرفی کرده است که این موجب تسهیل در اداره این نهاد کوچک اجتماعی است. جوامع نیز با اندکی تشابه مبتنی بر همکاری و همزیستی و همبستگی کارکردهایی مشابه خانواده را دارد. با این که حقوق بشر انسان‌ها بعد از تحقق صلح و امنیت بین‌المللی باید مهم‌ترین راهبرد حکومت‌ها و دولت‌ها باشد با این حال وجود اصول قواعد محکم و پایداری که قادر باشد از این دستاوردهای مهم مراقبت کند تحت عنوان حقوق ضرورت دارد. بدین وصف هر یک از مکاتب فلسفی حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی مبانی حقوق را از زاویه باورهای خود تشریح و توصیف کرده است. سوال اصلی مبانی حاضر، این است که مبانی فلسفی حقوق از چشم‌انداز مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی چیست؟

وجوه اشتراک مبانی فلسفی حقوق از منظر حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی: به نظر می‌رسد که هم حقوق بین‌الملل و هم جامعه‌شناسی در موضوع حقوق اشتراکات بسیاری را شاهد هستند از جمله این که هر دو از شاخه‌های متنوع علوم اجتماعی می‌باشند بنابراین در حقوق بین‌الملل تحت عنوان حقوق بشر و در جامعه‌شناسی به عنوان حقوق فردی یا شهروندی به انسان اهمیت داده شده است. بدین ترتیب وجود حقوق ویژه جوامع و اجتماعات انسانی است، همین‌طور هر دو رشته پذیرفته‌اند که وجود قانون و حقوق هم الزامی است و هم باید در جهت رعایت آن حرکت کرد چرا که حقوق از آمریت برخوردار است و جزو مباحث اصلی و اساسی جوامع بشری است در عین حال حرکت حقوق به سوی مدنیت است هم در جامعه

بین‌المللی (حقوق بین‌الملل) و هم جوامع داخلی (جامعه‌شناسی). علاوه از آن بقاء تمدن بشری به شدت مرهون وجود شاخصه‌ها، ضوابط و مقررات حقوقی و قانون است و هر زمان که به جای حقوق، قدرت و سلطه‌طلبی جایگزین شده با اضمحلال امپراطوری‌ها و کشورها روبرو شده‌ایم از امپراطوری مصر باستان، یونان و روم گرفته تا امپراطوری کره، ژاپن، چین و مایاها. بدین ترتیب ضعیف به شدیدترین وضع کیفر دیده و قوی به راحتی از هر نوع مسئولیتی شانه خالی کرده است. امروزه به حقوق افراد جامعه از جنبه حقوق بشری توجه می‌شود که وصف جهانی پیدا کرده است. هم در حقوق بین‌الملل و هم در جامعه‌شناسی حقوق وصف عمومی یافته و مصالح جمعی را در نظر دارد. اندیشمندان هر رشته معتقدند که حقوق پدیده‌ای است که در حال تکامل است و از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است که از جمله آن‌ها وجود ضمانت اجرا و کاربرد قوه قهریه برای استقرار آن است. همین طور می‌توان شاهد پذیرش عقلانی حقوق بود به این ترتیب که هیچ شخص یا حکومتی را نمی‌توان یافت که به لزوم قانون باور و اعتقاد نداشته باشد بدون توجه به این که ذی‌نفع آن کیست. هم حقوق‌دانان و هم جامعه‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که اگر حاکم در زمان تدوین و تصویب و اجرای قانون به عرف‌ها، ارزش‌ها، رسوم، آداب و هنجارهای رایج در میان مردم توجه نکند و مقرراتی را به تصویب برساند در بهترین شرایط با پدیده ضد اجتماعی قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی مواجه خواهد شد. پس برای این که حقوق واجد وصف اقتدار باشد باید به پاره‌ای از تجربیات تاریخی احترام بگذارد از جمله ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی جوامع انسانی که در طول تاریخ به عنوان آداب و رسوم لازم‌الرعایه قلمداد شده است. بدین ترتیب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی مکمل یکدیگرند و حقوق در بستری متولد می‌شود که جامعه‌شناسی آن را تدارک دیده و سپس به پاسداری از ارزش‌های اجتماعی و نظم عمومی حاکم بر آن می‌پردازد. در نهایت این که حقوق در هر دو رشته مروج عقلانیت جمعی محسوب می‌گردد و به سوی مدنیت و دموکراسی گام بر می‌دارد.

وجوه افتراق مبانی فلسفی حقوق از منظر حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی: با گذر از وجوه اشتراک اکنون زمان آن است که به تفاوت‌های موجود در نگرش هر دو علم حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی نسبت به حقوق بپردازیم. در حقوق بین‌الملل عدالت منشاء و خاستگاه حقوق تلقی می‌شود حال آن که در جامعه‌شناسی ضرورت‌های اجتماعی، نظم عمومی، حکمرانی خوب و همبستگی جمعی منشاء وضع و پدیداری حقوق محسوب می‌گردد. در بسیاری از موارد حقوق علمی ایستا است و تا زمانی که حاکم و ضرورت‌های قانون‌گذاری مصلحت‌نبیند قانون وضع و حقوق اجرا نمی‌شود حال آن که جامعه‌شناسی علمی است پویا که انسان را به تغییر شرایط به سوی بهبود وضعیت فرا می‌خواند. در عین حال حقوق از وضعیت موجود سخن می‌گوید در حالی که جامعه‌شناسی از ایده‌آل‌ها صحبت می‌کند. در حقوق بین‌الملل، موازین حقوق ریشه در اخلاق دارد حال آن که در جامعه‌شناسی به ارزش‌ها، عرف و باورهای فرهنگی توجه می‌شود. حقوق بین‌الملل خودجوش و متکی به ذات است و این قانون‌گذار است که قانون را وضع و

لغو اعلام می‌کند در حالی که در جامعه‌شناسی، حقوق متکی بر علوم اجتماعی و داده‌های موجود جوامع انسانی است. حقوق از انواع ضمانت اجراهای قانونی برخوردار است حال آن که ضمانت اجرای حقوق از نگاه جامعه‌شناسی واکنش وجدان جمعی است. در نقطه مقابل در حقوق بسیاری از مقررات عملاً در حالت تئوری به بقای خود ادامه می‌دهند در حالی که بسیاری از یافته‌های جامعه‌شناسی در اجتماع به کار گرفته می‌شود و ضمانت اجراها اخلاقی است در مقابل قدرت، حقوق تا حد زیادی مطیع است ضمن آن که در جامعه‌شناسی حقوق نوعی تعهد اجتماعی است. حقوق به تمام روابط اجتماعی حاکمیت دارد و برای تمام پدیده‌ها قانون وضع کرده است و به آن چه که موجود است توجه می‌شود در حالی که در جامعه‌شناسی تحقق بایسته‌ها مدنظر است. در حقوق اجرای مقررات با قهر و اجبار توأم است حال آن که در جامعه‌شناسی با تاکید بر فرهنگ و آموزش چون حقوق عامل توازن اجتماعی است به مرحله اجرا در می‌آید، در واقع نوعی باور قلبی به عنوان پشتوانه حقوق قابل مشاهده است. حقوق خصوصیت فراگیری دارد و متکی بر قدرت مسلط و حاکمیت برتر است در حالی که جامعه‌شناسی انسان را فعال مایشاء خطاب می‌کند. حقوق بین‌الملل ماحصل باور عمومی و رسمی و رضایت، اراده و خواست دولت‌هاست که تحقق صلح و امنیت بین‌المللی را خواستار است و اصالت با این دو است به همان نحوی که منشور سازمان ملل متحد در مقدمه و ماده یک خود در سال ۱۹۴۵ اعلام کرد. بدین ترتیب عامل تکامل حقوق بین‌الملل فوریت‌های جامعه بین‌المللی است که واکنش‌های جمعی را مطالبه می‌کند و بسیاری از مقررات حقوق بین‌الملل ریشه در مکتب حقوق طبیعی و فطری دارد و به ملاحظات اساسی و بنیادین بشریت متکی است. هدف ذاتی حقوق بین‌الملل کشف و تدوین قواعدی است که نظم عمومی را در روابط بین‌الملل و دهکده جهانی برقرار کند در حالی که هدف جامعه‌شناسی شناسایی آرمان‌ها، فرهنگ‌ها و باورهای یک اجتماع انسانی است. نوع پاسخگویی و واکنش حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی به پدیده‌های حادث کاملاً متفاوت از هم است. جامعه‌شناسی از انسان می‌خواهد که ناظر وقایع نباشد بلکه تاثیرگذار و نقش‌آفرین باشد. وظیفه حقوق دان کشف پیوند میان پدیده‌های طبیعی و نظم است که در قالب قانون و حقوق بیان می‌شود و به دنبال استقرار و حاکمیت هنجارهای حقوقی است بدین ترتیب بستر استدلال‌های جامعه‌شناسان تاریخ بوده و به تحقق هنجارهای صحیح اجتماعی می‌اندیشند و در نهایت از نظر جامعه‌شناسی حقوق یک اخلاق و باور مدنی است که لازمه بقای جوامع انسانی است.

### بحث و نتیجه‌گیری

حقوق روح پویای جامعه است که در تلاش برای بهبود حیات انسانی است. این آرمان متحقق نخواهد شد مگر این که کرامت او و حقوق بشر و عدالت در مورد وی رعایت گردد. شناخت و تطبیق مبانی فلسفی حقوق از چشم‌انداز مکاتب حقوق بین‌الملل و جامعه‌شناسی حکایت از چه حقایقی دارد؟ در طول تاریخ این حقیقت به اثبات رسیده که اکثریت مردم جهان نجیب و مطیع عقلانیت در روابط خود با

دیگران هستند و برای آن دسته از تبهکاران و جامعه‌ستیزان که برای ارزش‌های جمعی و اخلاقی منزلتی قائل نیستند باید ساز و کاری را تعریف کرد تا بقیه شهروندان از شر آنان در امان بمانند و استمرار حیات متوقف نگردد. این ساز و کار همان است که از آن به عنوان حقوق یاد می‌کنیم. بدین ترتیب حقوق چه از منظر حقوق بین‌الملل و چه از منظر جامعه‌شناسی پدیده‌ای الزام‌آور بوده که هر یک خاستگاه متفاوتی دارند. با عنایت به حق تعیین سرنوشت که یکی از مصادیق حقوق مدنی - سیاسی و تا حدی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است این صلاحیت به آنان اختصاص یافته که با رعایت منافع دیگران به دنبال دستیابی به توسعه پایدار و ارتقاء سطح زندگی خود در همه ابعاد گوناگون باشند. در این لحظه حساس است که حقوق پیش گام شده و قضاوت و داوری رفتارها را تحت نظارت خود قرار می‌دهد. بدین ترتیب حقوق و آزادی‌های فردی تضمینات متناسبی را با خود خواهند داشت که حقوق برای آن‌ها تعریف کرده است. مبانی فلسفی حقوق در تلاش است که نه برای حقوق امروز بلکه برای مقررات فردا نیز بسترها و زمینه‌هایی قابل قبولی را تدارک ببیند هرچند که کشورها هر یک حقوق را از زاویه منافع خود به گونه‌ای متمایز از هم وصف و وضع می‌کنند. حقوق مدنی است که جامعه‌شناسی به دنبال شناساندن و قبولاندن آن به شهروندان است هر چند که قضاوت برخی از انسان‌ها از حقوق یک جانبه و نفع‌گرایانه است در غیر این صورت به سوی قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی گام بر می‌دارند. البته نظام ارزشی کشورها با یکدیگر تفاوت‌های اساسی را شاهد است به طوری که در کشوری قدرت، حقوق را تعریف می‌کند و در دیگری حقوق کاملاً متکی بر مذهب و تعالیم آسمانی است. در یکی عدالت پیش‌تاز است و در دیگری نظم عمومی یک‌تاز میدان اندیشه و عمل است. بدین ترتیب هم در حقوق و هم در جامعه‌شناسی ارتقاء آگاهی‌های عمومی با هدف افزایش ضریب قانون‌گرایی نقطه وحدت هر دو رشته مطالعاتی را تشکیل می‌دهد. کنش‌های حقوق در یک دنیای واقعی تجلی می‌یابند حال آن که جامعه‌شناسی در هر عصری پیش‌تاز اندیشه است و از آرمان‌هایی حمایت می‌کند که تحقق آن‌ها برای بسیاری از اذهان عمومی غیرممکن است. حقوق به دنبال پاسخگویی به معضلات موجود است و همیشه در مقابل رویدادهای اجتماعی به چاره‌سازی می‌پردازد حال آن که جامعه‌شناسی آینده‌نگری را پیشه کرده و اوست که مسیر حرکت حقوق را هموار می‌کند تا تهدیدات را به فرصت‌ها تبدیل کند. تاریخ هنوز بیاد دارد که فروپاشی امپراطوری مقتدر روم در سال ۳۹۵ میلادی معلول به هم ریختن ساختار اجتماعی و ایدئولوژیک ملل تحت فرمان روم بود که مقهور همان قدرتی شدند که خود خلقش کرده بودند. اصولاً نظام‌هایی که برای مقررات خود در دراز مدت مبانی فلسفی عاقلانه‌ای تشریح نکرده باشند به تدریج سرمایه‌های اجتماعی خود را که احترام به قانون و عدالت و وفاداری به نظم عمومی و اخلاق است از کف خواهد داد. سقوط امپراطوری مقتدر روم، یونان و مصر باستان مصادیقی از صحت ادعای فوق‌الذکر است. پاسخی که باید به سوال آغازین پژوهش داد این است که در نهایت هم حقوق و هم جامعه‌شناسی به دنبال تکامل حیات بشری می‌باشند اما هر یک از زاویه دید خود این رسالت را بر عهده دارند. حقوق، عدالت و نظم را ارج

می‌نهد و جامعه‌شناسی انسان و اختیار وی را برای تحول و تکامل. اما هر دو در مقابل عدالت فرمانبردارند و نتیجه همه مباحث راجع به جستجوی مبانی فلسفی حقوق به عدالت و تجلی آن ختم می‌شود و این همان اُفق درخشانی است که دهکده جهانی با هفت میلیارد نفر جمعیت در تکاپوی تحقق آن است.

### پی‌نوشت‌ها

- i. Luis Maria Diez Picazo
- ii. Austin Chinhengo
- iii. Lex Lata
- iv. Lex Ferenda
- v. Immanuel Kant
- vi. Sui jeneris

vii. حقوق فرد حقیقی یا انسان

viii. حقوق دولت یا حاکمیت

- ix. Nicos.R.Poulantzas
- x. MagnaA Carta
- xi. Antonio Cassese
- xii. Malcom Shaw
- xiii. Giorgio Del Vecchio
- xiv. Michel Troper
- xv. Mark Tebbit
- xvi. Henri Levi Bruhl
- xvii. Fernando R.Teson
- xviii. Customary international Law
- xix. Jus Cognes
- xx. Global Village
- xxi. Andra Bianchi
- xxii. Lewis A.Coser
- xxiii. Raymond Aron
- xxiv. David Hume

### منابع

- آرون، ریمون. (۱۳۶۴). **مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی**. ترجمه: باقر، پرهام. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. چاپ اول.
- بیانچی، آندریا. (۱۳۸۹). نگاهی به آینده و چالش‌های اساسی حقوق بین‌الملل. ترجمه: محمد، شمسانی. **ویژه‌نامه مجله حقوقی بین‌المللی (ویژه مقالات ترجمه شده)**. مرکز امور حقوقی بین‌المللی ریاست جمهوری. زمستان.
- پولانتزاس، ن. آر. (۱۳۹۰). **فلسفه حقوق**. ترجمه: نجاد علی، الماسی. تهران: نشر میزان، چاپ سوم.
- تیبیت، مارک. (۱۳۸۴). **فلسفه حقوق**. ترجمه: حسن، رضایی خاوری. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی. چاپ اول.
- تروپه، میشل. (۱۳۸۶). **فلسفه حقوق**. ترجمه: مرتضی، کلانتریان. تهران: نشر آگه. چاپ یکم.
- تسون، فرناندو. (۱۳۸۸). **فلسفه حقوق بین‌الملل**. ترجمه: محسن، محبی. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش. چاپ اول.
- چینهنگو، آستین. (۱۳۹۴). **مبانی فلسفه حقوق**. ترجمه: هیبت‌الله، نژندی منش. تهران: انتشارات خرسندی. چاپ اول.
- خسروشاهی، قدرت‌الله. (۱۳۹۱). **نظریه‌ها و نظام‌های حقوقی**. تهران: انتشارات جنگل و قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ اول.

- دل. وکیو، جورجو. (۱۳۸۰). **فلسفه حقوق**. ترجمه: جواد، واحدی. تهران: نشر میزان. چاپ اول.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۱). **درباره تقسیم کار اجتماعی**. ترجمه: باقر، پرهام. تهران: نشر مرکز. چاپ اول. ویرایش دوم.
- ذوالعین، پرویز. (۱۳۷۷). **مبانی حقوق بین‌الملل عمومی**. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ اول.
- راسخ، محمد. (۱۳۹۳). **حق و مصلحت مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش**. تهران: نشر نی. چاپ دوم.
- شاو، ملکم. (۱۳۷۴). **حقوق بین‌الملل**. ترجمه: محمدحسین، وقار. تهران: مؤسسه اطلاعات. چاپ دوم.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۹۳). **حقوق بین‌الملل عمومی**. تهران: انتشارات گنج دانش. چاپ چهل و نهم.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۸۴). **حقوق معاهدات بین‌المللی**. تهران: کتابخانه گنج دانش. چاپ دوم.
- فلسفی، هدایت‌الله. (۱۳۸۶). **رویارویی عقل و واقعیت: مسأله منابع. سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی**. روزنامه رسمی کشور. شماره سوم.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۱). **مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران**. تهران: شرکت سهامی انتشار چاپ هشتاد و دو.
- کاسسه، آنتونیو. (۱۳۷۰). **حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد**. ترجمه: مرتضی، کلاتری. تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران. چاپ اول.
- کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی یونسکو با همکاری سازمان اصلاحات جزایی بین‌المللی. (۱۳۸۱). **مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر**. تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. (جلد اول). قسمت اول. اسناد جهانی.
- کوزر، لیونیس. (۱۳۶۹). **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**. ترجمه: محمد، ثلاثی. تهران: انتشارات علمی. چاپ دوم.
- گروه تاریخ: دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی و تالیف. (۱۳۶۷). **تاریخ عمومی جهان در قرن بیستم**. تهران: شرکت چاپ و نشر ایران. سال چهارم آموزش متوسطه عمومی اقتصاد اجتماعی - فرهنگ و ادب.
- لوی برول، هانری. (۱۳۸۸). **جامعه‌شناسی حقوق**. ترجمه: سید ابوالفضل، قاضی «شریعت پناهی». تهران: نشر میزان. چاپ یازدهم.
- ماریا دیز پیکازو، لوییز. (۱۳۸۶). **سیر دگرگونی مفهوم قانون در حقوق غرب**. ترجمه: محمدرضا، ویژه، **مجله تخصصی الهیات و حقوق**. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. سال هفتم، شماره ۲۳. بهار. ویژه حقوق.
- موتق، هومن. (۱۳۸۵). **شناخت مکتب بیل و نقد آن. سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی**. روزنامه رسمی کشور. شماره دوم.
- موسی‌زاده، رضا. (۱۳۷۸). **حقوق بین‌الملل عمومی ۱-۲**. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ دوم.
- نیاورانی، صابر. (۱۳۸۷). **تحلیل سیستمیک حقوق: سهم نظریه هارت در شناخت حقوق بین‌الملل. سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی**. روزنامه رسمی کشور. شماره چهارم.
- کمیسیون حقوق بین‌الملل. (۱۳۸۹). **معضلات ناشی از تنوع و گسترش حقوق بین‌الملل یافته‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص تکثر در حقوق بین‌الملل (۲۰۰۶)** در کتاب **فرجام حقوق بین‌الملل نوسان میان تکنیک و تدبیر**. ترجمه: سیدقاسم، زمانی؛ و آرامش، شهبازی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش. چاپ اول.
- Browne, K. (2011). **An Introduction to sociology**. Fourth edition. Polity press.
- Farganis, J. (2011). **Readings in social theory the classic tradition to post-modernism**. Sixth edition. Mc Graw Hill connect learn succeed.
- Frowein, J., A. (1984). Jus cogens. Vol. 7, **Encyclopedia of public international law**. Elsevier Science publishers B. V.
- Steiner, H., J. (1984). International law, doctrine and schools of thought in the twentieth century. Vol. 7, **Encyclopedia of public international law**. Elsevier Science publishers B. V.